

هشتمین فلسفه: رباخواری ام المفاسد اجتماعی است!

آیا رباخوار توبه‌ای دارد و اگر دارد شرایط پذیرش توبه او چیست؟



و این دو از ویژگی‌های رباخواران حرفه‌ای است، که هم کار نمی‌کنند بلکه زالوار از دسترنج یک مشت مردم محروم و بینوا استفاده می‌نمایند، و هم پولدار و ثروتمندند، و به‌بهای برخاک سیاه‌نشانان گروهی از مردم زحمتکش مرفهند و در اسکناس غوطه‌ور!

مراکز عیاشی و هوسرانی پرخرج و کرائتیمت پاتوق آنهاست، قمارخانه‌هایی که در یک چشم برهم‌زدن می‌توانند میلیونها

در يك شعر معروف عرب می‌خوانیم:
ان الشباب والفراغ و السجدة
مفسدة للمرء ای مفسدة
: « جوانی، و بیکاری، و بولداری
مایه فساد انسان است، چه فسادی؟! »
ولی در واقع از این سه موضوع، ارکان اصلی را همان دوم و سوم تشکیل می‌دهند چراکه اگر انسان بیکار و پولدار باشد (هر چند جوان هم نباشد) باز هم منشأ فساد و مایه بدبختی است.

به یادگاری می گذارند .

و به گفته ظریفی : حتی وقتی افکار مالیخولیائی به او فشار می آورد که دست به خودکشی بزند جسد او را در یک دهکده دور افتاده پیدا می کنند، هنگامی که سوال می شود آخراو که می خواست انتحار کند و بمیرد چرا لااقل میان خانواده خود نمرد ۱۹

کاشف به عمل می آید که او با تریاک خودکشی کرده و قیمت تریاک در آن روستا کمی ارزانتر بوده است !

* * *

ذکر این نکته نیز لازم است که گاهی وارثان ناآگاه از مسائل اسلامی و انسانی، فکرمی کنند این میراثی که رباخواران برای آنها گذارده اند، چون شیرمادر حلال است! و اگر گناه و ظلمی واقع شده به آنها چه مربوط؟ پاسخش را باید میراث گذار بدهد، نه میراث خوار !

غافل از اینکه اموالی که از طریق ربا بدست آمده همچون اموال دزدی و سرقت است بر هیچکس حلال نیست، حتی مشمول مرور زمان هم نمی شود، یعنی با گذشت سالیان دراز و چند بار دست بدست شدن همچنان نامشروع باقی خواهد ماند، و برای هیچکس مباح نیست .

هرگاه صاحبش را بشناسند باید به او بدهند، و چنانچه نشناسند باید به فرد

پول را آب کنند محل تفریح آنان، خلاصه هر مرکزی که بهتر بتوانند این ثروت باد آورده را بر باد دهند و در عالم مستی و بیخبری از سرزنش وجدان (اگر وجدانی داشته باشند) لحظه ای بیاسایند جای آنهاست و اینگونه درآمدهای نامشروع نیز مصرفی بهتر از آن ندارد.

این وضع یک گروه از رباخواران تنبل و بیکار و مرفه و خوشگذران است.

گروه دیگری از آنها را می شناسیم که گرفتار عقده های روانی خاصی می شوند، آنچنان بخیل و خسیس هستند که حتی به خودشان هم بخل می ورزند، آنچنان که اگر کسی از باطن کار آنها باخبر نباشد دلش بحالشان می سوزد و بر بینوایشان ترحم می کند و می خواهد چیزی دستی به آنها بدهد.

و درست مصداق گفتار معروف امیر مومنان علی علیه السلام هستند که درباره بخیلان فرموده « دائماً در فقری که از آن می ترسند بسر می برند، و **یعیش فی - الدنيا عیش الفقراء و يحاسب فی الاخرة حساب الاغنیاء** : « در دنیا همچون فقیران زندگی می کنند و در دادگاه عدل خدا حساب ثروتمندان (و در اینجا بخصوص حساب رباخواران) را باید پس بدهند »

و بسیار دیده شده که این ثروت نامشروع را دست نخورده برای بازماندگان خود

نیازمندی، از سوی صاحب اصلیش، ببخشد (یعنی ثواب این بخشش هم مال آنها نیست!)

توبه رباخوار !

برخلاف آنچه در منطق بعضی از افراد انتقامجو و تنگ نظر وجود دارد که با مفاهیمی همچون غنوو گذشت و اصلاح افراد فاسد سروکار ندارند، در اسلام راه بازگشت به روی هر گناهکاری، در هر مرحله بدون استثناء باز است، چرا که اساس دعوت ادیان و رسالت پیامبران درست برای همین منظور بوده، همین اصلاح ناصالحان و پاک کردن آلودگان .

وگرنه اگر همه مردم پاک و پاکیزه بودند نیازی به بعثت رهبران آسمانی و معلمان الهی نبود !

بگذریم از اقلیتی که آمادگی اصلاح ندارند، اما اکثریت قاطع مردم هر چند نادان و منحرف باشند این استعداد و قابلیت بطور فطری در درون ذاتشان نهفته شده که روزی راه صلاح و سداد پیش گیرند

اصولاً منطق توبه منطبق انقلاب اخلاقی و درونی است، بهمان دلیل که انقلاب از بیرون ممکن است، انقلاب از درون نیز قطعاً امکان دارد، بلکه اصولاً هر انقلاب برونی در مرحله «تحقق» و «تداوم» بدون پشتوانه انقلاب درونی

ممکن نیست .
بهر حال این مسأله چه از نظر منطق اسلام یا منطق عقل از آن آشکارتر است که نیازی به توضیح بیشتر داشته باشد، و اگر وسوسه های بعضی از ناآگاهان نبود همین مقدار بحث در زمینه باز بودن راه توبه و بازگشت نیز اضافی بود، این از يك سو

از سوی دیگر در برابر طرز فکر سختگیران انعطاف ناپذیری گذشته، منطق مسامحه کارانی است که توبه را تنها در يك گفتار لفظی خلاصه می کنند و این عجیب است، چرا که توبه يك حالت است نه يك سخن، يك انقلاب و دگرگونی بنیادی و درونی است، نه يك توبه زودگذار و ناپایدار !

گرچه بحثهای بسیار عمیق و گسترده توبه را نمی توان در این مقدمه کوتاه شرح داد ولی توجه به این نکته ضروری است که توبه همانند هر انقلاب دیگر از آگاهی و بینش صحیح و راستین شروع می شود، و به جبران و بازسازی گذشته در تمام زمینه ها می انجامد، که توبه بدون جبران همانند تخریب بنای فرسوده و خطرناک بدون بازسازی است، و به همین دلیل کرا آ در قرآن مجید بدنیال «تابوا»، «اصلحو» دیده می شود.

این مقدمه را همینجا رها کنیم و بسراغ توبه رباخواران برویم:

رباخواری که پس از آگاهی از زیانهای

صاحبانش باز پس دهد ، و در صورت عدم شناسائی طبق برنامه فوق عمل کند ، و روایاتی که ظهور در عفو مطلق دارد قابل توجیه است .

و اگر قرآن (در آیه ۲۷۵ سوره بقره) می گوید: **فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ** : « هر گاه موعظه و اندرز پروردگار را پذیرا گردد و از رباخواری خودداری کند آنچه در گذشته داشته ، برای او بخشوده خواهد شد ، مفهومی این نیست که سودهائی را که قبلاً گرفته بر او حلال است، بلکه منظور بخشوده شدن گناهیانی است که در زمان جهل انجام داده .

وانگهی این آیه مربوط به زمان جاهلیت و قبل از نزول تحریم ربا در قرآن است، و ممکن است این قانون اسلامی مانند سایر قوانین عطف به ماسبق نشده باشد یعنی آنها که در آغاز اسلام و قبل از نزول آیات تحریم ربا ، سودهائی خورده بودند مورد عفو واقع شده باشند، ولی این ربطی به افرادی که از روی جهل و ناآگاهی به مسأله در زمانهای بعد آلوده این گناه شده اند ندارد .

کوتاه سخن اینکه قبول توبه رباخواران در درجه اول مشروط به جبران گذشته و وادای حقوق مردم و پاکسازی دل و جان

بقیه دو صفحه ۵۴

بیشمار و خاندان بر انداز این عمل ، آماده ترك این گناه بزرگ و این جنگ با خدا و خلق می شود ، باید بر زخمهای هولناکی که بر پیکر جامعه ، و فطرت خداداد خود، وارد ساخته مرهم نهد .

نخستین مرهم شفابخش باز گرداندن همه سودهائی نامشروع به صاحبانش است (همانگونه که در بالا گذشت).

به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: **و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم** : « هر گاه توبه کنید اصل سرمایه اتان مال شماست » (و بقیه باید به صاحبانش باز گردد) (۱) و در صورت ناشناخته بودن صاحبانش یا عدم امکان دسترسی به آنها طبق دستوری که در بالا گفتیم باید عمل کرد .

حال اگر این کار صرفاً از روی جهل صورت گرفته ، و اصلاً نمی دانسته است که ربا خواری در قانون مترقی اسلام حرام است و به تعبیر دیگر سرچشمه گناهی جهلش بوده ، نه قانون شکنی ، بعضی از فقهای ما به استناد بعضی از نصوص و روایات گفته اند که باز پس دادن سودهائی را که گرفته (پس از توبه) لازم نیست .

ولی محققان بزرگ معتقدند که در صورت جهل (در زمینه جاهل غیر مقصر) تنها گناه و مجاورت برداشته می شود ، و گرنه ربا هائی را که گرفته حتماً باید به

(۱) سوره بقره آیه ۲۷۹

منطق امت سلحشور ایران ...

✽ برپایی حکومت حق ، خونبهای ما :

* در بزمگاه ما ، سخن از خلق پرورست
در رزمگاه ما سخن از مردی و وفاست
در شامگاه ما ، سخن از مکتب و هدف
در صبحگاه ما ، سخن از راز با خداست
در دیدگاه ما ، سخن از مال و جاه نیست
در خوابگاه ما ، سخن از جنگ با هواست

* * *

* ما امتحان خویش ، به تاریخ داده‌ایم
دیوان انقلاب خدائی، گواه ماست
ما « هفت شاخ دیو » شکستیم در جهان
« هفت آسمان » گواه دل و رسم و راه ماست
ما دل ، به لانه‌ای ، به فضائی نیستیم
آغوش خاک و آب و سما عرصه گاه ماست

* * *

* پیکار ، کار ما و « حقیقت » شعار ماست
در راه بسط عدل ، چو سرمست داده‌ایم
ما را ز جنگ و حمله و نیرنگ ، باک نیست
مدها ورق ، ز دفتر ایام خوانده‌ایم

خط و طریق و راه زیاد است پیش پای
ما سر بر آستان « ولایت » نهاده ایم

* * *

* شیرانکن است ، بهنده عشق ولای ما
هر شاهدهی ، به عرصه ما ، مرد راه ، نیست

راه خدای ، را ز چراغ خدای ، پوی
کین راه ، را چراغ دگر مهر و ماه نیست

جز مکتب شهادت آن راد مرد حق ،
ما را دلیل راه و امید پناه ، نیست

* * *

* مستضعفان ، امید ، بیستند بر سباه
مستکبران ، ذلیل ، ز فریاد های ما

با خون خویش ، نامه باطل ، دریده ایم
پیروز باد ، خط حق کربلای ما

صد جان ما فدای تو ای « مهدی » جهان
بر پائی حکومت حق ، خونهای ما

بقیه از صفحه ۳۲

(ع) آمده است مؤید این است زیرا امام (ع) می فرماید : کسی که چیزی از احکام و قضایای ما را میدانند من او را قاضی برای شما قرار دادم برای رفع خصومت و قضاوت به او مراجعه کنید. و معلوم است که «يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا» نمایانگر محدودیت معلومات قاضی است. و می رساند که کافی است قاضی علمی داشته باشد خواه منشاء علم او از طریق اجتهاد باشد یا غیر آن.

بالاتر از همه اینکه شرطیت اجتهاد مطلق در قاضی با توجه به نیاز روز افزون به این گونه افراد و قضاوت در همه جا و در تمام اعصاب خالی از اشکال نیست و موجب هرج و مرج می گردد، چون دسترسی به چنان قاضی همه جا و همیشه امکان پذیر نمی باشد.

بنا بر این چه اشکالی دارد که متجزی و حتی مقلد هم با داشتن سایر شرایط غیر از اجتهاد و دانستن احکام و مسایل از راه تقلید از مجتهد جامع الشرایط بتواند قضاوت کند.

ادامه دارد

سال بیست و یکم شماره ۱

آخرین استدلال

شکها

۱- چگونه با استدلال عقلی می‌خواهند خورد را بی‌پایه اعلام کنند؟!

۲- نظریهٔ قدماء دربارهٔ ارزش علوم

نقطهٔ مهمی که مایهٔ پیدایش يك رشته مکاتب مختلف فلسفی شده است، مسألهٔ ارزش معلومات و یا به تعبیر بهتر، ارزش علوم و ادراکات است، درحالی که يك فرد «رئالیست» و واقع‌گرا به علوم و ادراکات خود که از طریق عقل و حس به دست می‌آید اعتماد کامل دارد و برای علم خصیصهٔ واقع‌نمائی قائل است، يك فرد «سپتی سیست»، علوم و ادراکات انسان را فاقد

«مکتب شك» هرچند به ظاهر در وجود جهان خارج از ذهن، شك و تردید ندارد، ولی در این که: (آیا ادراکات انسان کاملاً مطابق با واقع است و آنچه در ذهن است، نسخهٔ دومی از آنچه در خارج است، می‌باشد یا اینکه ممکن است واقع‌طوری باشد و ذهن، تحت شرایط زمانی و مکانی، طور دیگر بفهمد) کاملاً شك و تردید دارد.

این خود نیز ادعائی است که باید ثابت گردد. (۱)

يك چنین استدلال از «سپتی سیم» گواه بر آن است که وی در لحظه استدلال به طور ناخود آگاه يك رشته براهین عقلی را پذیرفته و روی آنها استدلال خود را بنا نهاده است.

اساس نخستین شق، از استدلال او را، مسأله «بطالان تسلسل» و اساس شق دوم استدلال او را مسأله «مجهولی نمی-تواند پایه حل مجهول دیگر گردد» تشکیل می دهد، همچنانکه در شق سوم، از استدلال خود بريك اصل فطری تکیه می-می کند، و آن اینکه «نباید هیچ مدعائی را بدون دلیل پذیرفت».

استدلالی که پایه های آن را يك چنین اصول عقلی و فطری تشکیل می دهد، چگونه می تواند، علوم و ادراکات عقلی و فطری را بی پایه قلمداد کند؟!.

تا اینجا توانستیم، طرز تفکر صاحبان این مکتب را تشریح کنیم و در آینده یادآور خواهیم شد، يك چنین طرز تفکر، مخصوص این گروه نیست، و طرفداران برخی از مکتب ها که خود را «رنالیست» تمام-عیار می دانند، از امثال این نوع تناقض-گوئی دارند.

اکنون وقت آن رسیده است که نقطه ضعف این استدلال را روشن سازیم، زیرا

ارزش دانسته و در واقع نمائی آن، کاملاً شك و دودل است.

نکته جالب توجه اینکه: شكالک بسان اهل جزم و یقین بر مدعای خود، استدلال می کند، و از طریق حس و عقل بر سستی ادراکات انسان، دلیل و گواهی می آورد. و برای اثبات اینکه نباید به عقل اتکاء نمود، به آن متکی می شود! و برای ویران ساختن بنیان استدلال خود به استدلال توسل می جوید و در يك لحظه دچار تناقض می شود، در حالی که کوچکترین توجه به آن ندارد!

برای اینکه خوانندگان گرامی از يك چنین تناقض گوئی، به خوبی آگاه شوند، یکی از دلائل عقلی آنان را به صورت فشرده منعکس می کنیم.

«تنها قضایائی مقبول است که صحت و استواری آنها با برهان ثابت شده باشد، اما چنین برهان ممتنع است و آنچه در این مورد صورت برهان دارد مغالطه ای بیش نیست زیرا مقدمات يك برهان یا خود به برهان ثابت می شود، یا نه، در صورت نخست، مقدمات آن برهان نیز نیازمند برهان است و همچنین تابی نهایت برود، در صورت دوم که مقدمات با برهان ثابت نشده باشد دیگر در این مورد برهانی در کار نیست اگر گرفته شود که گاهی برهان به مقدمه ای منتهی می گردد که دیگر به برهان نیاز ندارد

یقین که تحصیل علم مطابق با واقع را ممکن می‌دانند بحث و گفتگو کنیم.

این گروه که اکثریت فلاسفه جهان را (با اختلافاتی که در شاخه‌های بحث دارند) تشکیل می‌دهند برای ذهن خاصیتی قائلند که می‌تواند اشیاء را آن طور که هست درک کند و ذهن با رعایت یک رشته قوانین از خطا مصون می‌ماند.

* * *

بیروان مکتب جزم، با وحدت نظری که در این مسأله دارند، در فروغ این اصل یک رشته اختلافاتی دارند، که به آنها اشاره می‌شود.

۱- عقیده قدماء

سقراط، افلاطون، ارسطو و دیگر شخصیت‌های بزرگ فلسفی که در آن اعصار می‌زیستند، بیرومسأله جزم بودند، و حسی و عقل را در کشف حقایق معتبر میدانستند و از نظر آنان فیلسوف کسی است که: از احوال موجودات جهان خارج، در حدود قدرت و توانائی انسانی، اطلاعات صحیح به دست آورد.

پس از انتقال فلسفه یونانی به کشور اسلامی، مکتب جزم، رواج کامل پیدا کرد، و بزرگانی درباره مسائل مربوط به علم و ارزش معلومات، ارزنده‌ترین تحقیقات را انجام دادند، و در واقع نمائی علم، شک و تردیدی نکردند، و صورت ذهنی از اشیاء را، از نظر

درست است که در همان تضایب نظری و فکری، تنها قضیه‌ای معتبر است که با برهان ثابت شده باشد و لسی هرگز لازم نیست که مقدمه آن برهان، حتماً با برهان ثابت شود بلکه کافی است که مقدمات آن برهان، از طریق حس و شهود عقلی که شک و تردید در آن راه ندارد، ثابت گردد.

اعتقاد انسان که اکنون روز است، و دراطاقی روی صندلی نشسته، و در برابر او میزی قرار گرفته و مشغول خواندن و نوشتن است، نیازی به برهان ندارد.

یک رشته اصول عقلی بدیهی، آنچنان مورد اذعان انسان است که اگر هم اقامه برهان شود، چیزی بر یقین او نمی‌افزاید مانند: دو چیز مساوی با چیز سوم، خود مساوی هستند.

خلاصه: همانطور که یادآور شدیم، مسائل نظری و فکری باید، آنقدر تجزیه و تحلیل و به اصطلاح «حلاجی» شوند، که سرانجام به یک رشته امور بدیهی و روشن، که ادراکات «خود معیار» و «خود روشن» هستند، برسند. در این صورت، رشته مقدمات برهان در این نقطه، متوقف می‌شود، و تسلسل منتفی می‌گردد.

تا اینجا بی‌پایگی مکتب‌های انکار و شک، روشن گردید، مکتب‌هایی که با منکر امکان معرفت صحیح بودند، و با در آن شک و تردید داشتند، اکنون نوبت آن رسیده است که درباره مکتب جزم، و

مکتب اسلام

انسان‌ها است.

بلکه مقصود کمیت ادراک‌ها است، زیرا جهان از موجودات نامتناهی برخوردار است و هرگز موجود متناهی مانند انسان نمی‌تواند، با محدودیتی که دارد، همهٔ اشیاء جهان را درک کند، بلکه هر کسی به اندازهٔ توانائی خود و یابه امکانات و قدرت خویش می‌تواند، حقایق جهان را در شبکه ذهن قرار دهد و جهان را تفسیر کند.

قدماء فلاسفه، اسلامی و غیره واقع-نمائی علم را، آنچنان قاطعانه تلقی می‌کنند که می‌گویند: فیلسوف با علم خود از جهان، خود جهانی می‌گردد که از هر نظر شبیه و مانند جهان عینی می‌باشد و در این باره چنین می‌گویند:

«صیرورة الانسان عالماً عقلياً

مضاهياً للعالم العینی» یعنی:

هر آنکوزدانش برد توشه‌ای

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای
بنابر این قدمای یونان و فلاسفهٔ اسلامی
از آن رئالیست‌ها هستند، که در عین واقع-گرائی، در واقع نمائی علم، شک و تردید نداشتند و معتقد بودند که در موارد درست بودن علم صورت ذهنی، سرسوزنی از خارج تغلف نمی‌کند.

* * *

در تحول علمی و فلسفی اخیر اروپا مکاتیبی ظهور نموده که در عین رئالیست نامیدن خویش، نظریه‌هایی را مطرح

سال بیست و یکم شماره ۷

ماهیت و واقعیت با وجود خارجی آن یکسان دانستند، جز اینکه در وجود باهم تفاوت دارند، یعنی یکی منشاء آثار است و دیگری منشاء آثار نیست.

به تعبیر دیگر: همگی بر این مطلب اتفاق نظر دارند، که آنچه در خارج است، همان نیز با تمام خصوصیات در ذهن ما قرار دارد جز اینکه لباس خود را عوض کرده و لباس مناسب با جهان خارج را در آورده و لباس مناسب با وجود در ذهن را می‌پوشد.

آنان به خاطر این عقیده فلسفه را چنین تعریف کرده‌اند: **هو العلم باحوال اعیان الموجودات علی ماهی علیه فی نفس الامر بقدر الطاقة البشرية:**

فلسفه، آگاهی از حالات موجودات عینی جهان است به نحوی که در واقع هست در حدود توانائی انسان.

مقصود از جمله: «بقدر الطاقة

البشرية» این است که هر کسی به اندازهٔ استعداد و شایستگی خود واقعیات عینی را درک می‌کند، به گونه‌ای که کیفیت ادراک هر فردی از جهان، منوط به استعداد او باشد. مثلاً شیخ رئیس، آتش بر افروخته خارجی را به گونه‌ای که مناسب با استعداد او است درک کند، و یک فرد عادی نیز در حدود لیاقت خود دریافت نماید و به عبارت دیگر: مقصود این نیست که کیفیت ادراکها تابع استعداد افراد است و نحوهٔ تجلی اشیاء در ذهن مربوط به پایهٔ توانائی فکری

به وسیله حواس پنجگانه وارد ذهن می-شوند، نمی‌توانیم مطمئن باشیم، که مصداق حقیقی درخارج دارند، و اگر هم داشته باشند، یقین نیست که صورت موجود در ذهن با امر خارجی مطابقت دارد.

فروغی می‌گوید: دکارت به وجه علمی ثابت نمود که محسوسات انسان با واقع مطابق نیست، فقط وسیله ارتباط بدن با عالم جسمانی است و تصویرهایی از عالم برای ما می‌سازد که حقیقت ندارد و حقیقت چیز دیگری است.

دکارت از میان احوال جسم فقط شکل و بعد و حرکت را جدا می‌کند و آنها را جزو امور فطری می‌داند و برای آنها حقیقتی قائل است و معتقد است که این سه چیز از راه حس به دست نیامده است و سایر حالات جسم را، خواص ثانی و امور ذهنی می‌داند، که در سایه یک سلسله حرکات مادی خارجی و ارتباط انسان با خارج و ذهن پدید می‌آید، مانند رنگ و طعم و بو و غیره.

نکته لازم به تذکر این است که فطری در منطق دکارت غیر از فطری در اصطلاح قرآن و فلسفه اسلامی است متصوّد وی از فطری آن است که عقل آنها را «بالبداهه» درک می‌کند و ذهن درباره آنها خطا نمی‌کند، مثلاً هر کسی به شهود و وجدان، به وجود خویش حکم می‌کند، و یا ادراک می‌کند، که مثلث، سه زاویه دارد و کره

نیمه در صفحه ۶۹

کردند، که برخی از نظر نتیجه، با مکتب شك و «سپتی سیسم»، چندان تفاوتی ندارد و اکنون لازم است با برخی از این مکاتب آشنا شویم و بخشی از آنها را در این مقاله و بخش دیگر در مقاله آینده مطرح می‌کنیم.

۲- نظریه عقلیون:

این گروه، مکتب جزم و یقین را انتخاب کرده، ولی برخلاف ارسطو که حس و عقل را معتبر می‌داند؛ و هردو را در باب برهان به کار می‌برد، تنها به عقل اعتماد نموده و معقولات را محصل یقین می‌دانند، و برای محسوسات، تنها ارزش عملی معتقدند.

رئیس این گروه «دکارت» فرانسوی است که در سال ۱۵۹۶ دیده به جهان گشوده و در سال ۱۶۵۰ در گذشته است.

وی می‌گوید: من از بعض اجسام ادراک گرمی می‌کنم، و چنین می‌پندارم که آنها همان گونه گرمی دارند، که من در وجود خود دارم، و حال آنکه آنچه را می‌توانم معتقد شوم این است که در ذرات آتش، چیزی است که وجود من ایجاد حس گرمی می‌کند، اما از این احساس نباید درباره «حقیقت اشیاء» عقیده اتخاذ کنیم زیرا ادراکات حسی در انسان، تنها برای تمیز سود و زیان و تشخیص مصالح موجود است و وسیله دریافت حقایق نیست.

و به تعبیر دیگر: مفهوماتی که از خارج

نوعتة منافقان برای شکستن صفوف مسلمانان

استهزا و سخریه ساده ترین برنامه منافقان برای بیرون
راندن نیروهای اصیل از صحنه است.



یکی از ترندهای منافقان در پیشبرد اهداف منافقانه خود و به منظور از میدان بدر کردن مخالفان خود، استهزاء و مسخره مسلمانان می باشد و این، سیره مستمره منافقان است که از صدر اسلام به اینطرف نیز جریان دارد و مانیز در عصر خودمان، مسخره کردن نیروهای اصیل انقلاب را به عنوان «ارتجاعی»، «آقا ریشو» و... با چشم خود به خصوص بعد از انقلاب از طرف گروهکهای وابسته و مخالف اسلام می بینیم. مطابق شواهد تاریخی معتبره، منافقان در صدر اسلام در مدینه با تشکیل انجمن های سری برای شکستن مقاومت اسلام و مسلمین، داخل صفوف مسلمانان می شدند و در وقت مناسب، ضربه های هولناک خود را وارد می کردند و همانها بودند که می گفتند کماک های

خود را از کسانی که اطراف رسول خدا هستند قطع کنید تا از هم بپاشند. (۱)
خداوند پرده از روی این انجمن‌های منافقانه برداشته می‌فرماید:

**«وإذا لقوا الذين آمنوا، قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا
إنا معكم إنما نحن مستهزون (۲)، الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم
يعمهمون» (۳)**

یعنی «اینها (منافقان) وقتی مؤمنان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ایمان آورده‌ایم ولی وقتی که پیش شیطان‌هایی که باهم دست دارند وتوطئه می‌کنند قرار گیرند می‌گویند، ما آنها را مسخره می‌کنیم (به این ترتیب که مسلمانان خیال می‌کنند ما مثل خودشان مؤمن هستیم و قرآن آنان را در اینجا مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید که: «اینها خود مورد استهزاء خداوند قرار می‌گیرند و خدا آنها را مسخره می‌کند (واستهزاء به این طریق است که:) آنان را در طغیان‌شان نکه میدارد تا سرگردان شوند» آیه ۷/ (سوره منافقان).

تذکر این نکته در اینجا لازمست که نگاه داشتن منافقان در طغیان که نسبت به خداوند داده است با رحمت پروردگار هیچ گونه تنافی و تضادی ندارد زیرا طغیان و سرگردانی راه خودشان برای خودشان اختیار کرده‌اند و خداوند این نکته را در آیه بعدی، با ظرافت خاصی بیان داشته است: **«اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما رجعت تجارتهم وما كانوا مهتدين» (۴)**

یعنی «آنان (منافقان) کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند و این تجارت برای آنها، سودی ندارد و هدایت نیافته‌اند».

مطابق این آیه منافقان خود، راه ضلالت و گمراهی را انتخاب کردند در حالی که قدرت داشتند بهترین راه را انتخاب نمایند، زیرا آنان با مسلمانان از نزدیک برخورد داشتند و در میان آنان بودند و آیات خدا را می‌شنیدند و به سخنان پیامبر گوش میدادند و قطعاً می-

۱- **«هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا
و...» (سوره منافقان آیه ۷).**

۲- سوره بقره/ ۱۴

۳- سوره بقره/ ۱۵

۴- سوره بقره/ ۱۶

توانستند در صف مؤمنان قرار بگیرند و از مواهب و نعمتهای الهی بهره گیرند ولی این راه را انتخاب نکردند و گمراهی را برای خود برگزیدند و در نتیجه:

اولاً بهره مورد نظرشان از این انتخاب حاصل نشد.

وثانیاً جزو مؤمنان واقعی قرار نگرفتند و رسوا شدند و خدا صریحاً به پیامبر دستور داد

که از آنها دوری کند و خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۵)

وثالثاً بعد از رسوائی برای شیاطین و مخالفان اسلام، دیگر سودی عاید نمی شود و نمی توانند دیگر، مؤثر واقع شوند زیرا دیگر نمی توانند باقیانه و ماسک حق بجایبند، در بین مسلمانان کارشکنی کنند و از اخبار خصوصی مسلمانان باخبر شوند و از اینرو منافقان، همواره از افشاشدن چهره واقعی خود از ناحیه خداوند و پیامبر و مسلمانان، در بیم و هراسند ولیکن از آنجا که حق باید بالاخره بر باطل غالب گردد و چهره های منافقان باید برای مسلمانان متعهد و واقعی، روشن شود خداوند ماهیت آنان را در فرصت های مناسب افشاء می کند و می فرماید:

«منافقان از آن ترس دارند که آیه ای در مورد آنان نازل گردد و از اسرار درون قلبشان خبر دهد، بگواستهباز کنید، خداوند آنچه را که از آن بیم دارید آشکار می سازد و اگر از آنان بررسی (چرا این اعمال خلاف را انجام می دهند؟) می گویند: ما بازاری و شوخی می کردیم، بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کنید؟ بگو عذرخواهی نکنید (که بی فایده است چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید، اگر گروهی از شما را، (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد زیرا آنها مجرم بودند». (۶)

این آیات هنگامی در مورد منافقان فرود آمد که گروهی از منافقان توطئه قتل پیغمبر را ریخته بودند به این ترتیب که بعد از مراجعت از جنگ تبوک در یکی از گردنه های سر راه

۵- سورة منافقان/ ۵-۷

۶- «يَعِزُّرَ الْمُنَافِقِينَ اِنْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ سُوْرَةٌ تَنْبِئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوْبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزُّوْا اِنْ اِلٰهَكُمْ

مَعْرُجٌ مَا يَعْذُرُوْنَ»

«ولئن سألتهم ليقولن انما كنا نخوض ونلعب قل ابالله وآياته ورسوله كنتم تستهزون

لا تعتذروا قد كفرتم بعد ايمانكم، ان نغف عن طائفة بانهم كانوا مجرمين (سورة توبه/ ۶۵-۶۶).

(۶۵-۶۶).

به صورت ناشناس به پیغمبر حمله کرده با رم دادن شتر آنحضرت، اورابه قتل برسانند ، خداوند پیامبرش را از این نقشه خائنانه آگاه کرد و جمعی از مسلمانان به مراقبت از پیامبر، گماشته شدند و مطابق تواریخ معتبر، عمار یاسر در گردنه ای که منافقان در حالی که صورت های خود را پوشیده و کمین کرده بودند مهارشتر پیغمبر را در دست داشت و خدیفه نیز از پشت سر مواظب بود و بدین طریق توطئه منافقان بر طرف گردید.

چهره منافقان در قرآن

خداوند بعد از بیان صفات منافقان با ذکر دو مثال حالت و وضع آنان را برای مسلمانان روشن می کند.

مثال اول : منافقان همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کنند) ولی هنگامی که آتش، اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفان می فرستد) و آنرا خاموش می کند و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد (۷)، آنها کروکنگ و کورند بنابراین از راه خطا، باز نمی گردند. (۸)

مثال دوم : «منافقان همچون بارانی که در شب تاریک توأم با رعد و برق صاعقه (بر سر آنان) بیارد آنها از ترس مرگ، انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند بر کافران احاطه دارد (۹) (و در قدرت او هستند)، روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را بریاید هر لحظه ای که برق جستن می کند و (بیابان را) برای آنان روشن می سازد (و گامی چند در پرتو آن بر میدارند و هنگامی که خاموش می شود می ایستند و اگر خدا نخواهد ، چشم و گوش آنها را از بین می برد خداوند بر هر چیزی توانا است». (۱۰)

۷- «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون (سورة بقره/آیه ۱۸-۱۷)

۸- «صم بکم عمی فهم لا یرجعون»

۹- «او کصیب من السماء فیہ ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت و الله معیط بالکافرین (سورة بقره/ ۱۹)

۱۰- «یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیہ و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قذیر».

* * *

در مثال اول خداوند منافقان را به شخصی تشبیه می‌کند که در شب ظلمانی و تاریک آتشی برافروخته تا در بر تو آن، راه را از بیراهه تشخیص دهد و پیش پای خود را به بیند و در سیاه چالها نیافتد ولی ناگهان، بادی سخت بر می‌خیزد و آتش را خاموش و تاریکی وحشت زائی، سراسر بیابان را، فرا می‌گیرد و آن شخص را دچار وحشت و سرگردانی می‌سازد.

منافقان نیز همین وضع را دارند زیرا آنان با انتخاب طریق نفاق و دوروئی خیال می‌کنند که طریق صحیح و درستی را پیش گرفته‌اند و می‌توانند از خطرهای احتمالی، خود را برهانند بدین طریق که اگر مسلمانان پیروزشوند از دست آورده‌های آنان استفاده کنند و اگر شکست خوردند از زیان دوری جویند ولی این نیرنگ آنان را فاش و اعلام کرد که اینان به ایمان تظاهر می‌کنند و دروغ می‌گویند چنانکه در سوره منافقان می‌خوانیم:

«هنگامی که منافقان آمدند و گفتند ما شهادت میدهیم که تو فرستاده‌ی خدائی و خدا نیز گواهی میدهد که تو رسول او هستی ولی منافقان دروغ می‌گویند، آنها سوگندهای خود را، سوری برای خود قراردادند آنرا سدر راه هدایت نموده‌اند» سپس می‌گوید:

«آنان از هر صیغه‌ای وحشت دارند و آنها دشمنانند، از آنها بر حذر باش، خدا آنها را بکشد...» (۱۱)

نکته جالب اینست که منافقان با اینکه با کفار و دشمنان و شیاطین خلوت می‌کنند و با آنها جبهه متحد خلق!! و مترقی!! بر ضد ارتجاع حاکم! تشکیل میدهند و دست مودت با آنان می‌دهند و لکن هرگز به وعده خود عمل نمی‌کنند و متعهد نیستند و به اصطلاح سرآنان، کلاه می‌گذارند چنانکه خداوند می‌فرماید:

«منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده میدهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند ما نیز با شما خارج خواهیم شد (یعنی با شما متحد هستیم و وفادار به عهد خود) و به حرف هیچ کس درباره شما گوش نخواهیم داد و اگر با شما بجنگند شما را یاری خواهیم

۱۱- «اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله يحسبون كل صبيحة عليهم هم العدو فاحذرهم ، قاتلهم الله» (سوره منافقون /

کرد و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها، خارج نخواهند شد و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد و اگر با آنها کمک کنند با به فرار خواهند گذاشت». (۱۲)

* * *

قرآن وضع منافق را چنین بیان می کند

تا اینجا توضیح قرآن در مثال اول بود اما در مثال دوم قرآن وضع زندگی منافق و عاقبت کار او را طوری ترسیم می کند که همه مردم به عمق آن بی ببرند:

«شبى است تارىک و ظلمانى و پراز وحشت و باران به شدت مى بارد، برق در آسمان مى جهد، صدای هولناک و غرش رعد، پرده های گوش را پاره می کند، در این شب پرخطر و وحشت زانسانی بی پناه، سرگردان در حال حرکت است نه راه نجاتی درسیاهی شب دارد و نه پناهگاهی و گامی چند بر میدارد ولی تاریکی شب بر او مستولی شده، او را از حرکت باز میدارد و از شدت غرش رعد، لرز و وحشت در او پیدا شده است، انگشت های خود را در گوشهایش گذارده و شدت برق نزدیک است که چشم او را از کار بیندازد و هر آن خطر را برای خود نزدیک می بیند که او را به خاکستر تبدیل سازد.

منافقان نیز به مثابه چنین انسانی هستند که در صف مؤمنان قرار نگرفته تا پناهگاهی داشته باشند و پیشرفت سریع اسلام و جهاد مسلحانه مسلمانان در مقابل آنان، به منزله رعد و برقی بود که آنان را به ستوه آورده و هم چون برق آسمانی، چشم آنان را خیره کرده بود و در وحشت و اضطراب عجیبی قرار گرفته بودند که آیه مذکور نازل گردید و صحنه زندگی بر مخاطره آنها را برای مسلمانان تشریح نمود.

از شگفتی های روزگار اینکه با وضع روحی آشفته که دارند، خود را جزو عاقلان می دانند! و مسلمانان را جزو «سفها» و چنین دیدگاه و بینش انحرافی دارند:

« هنگامی که به منافقان گفته شود همانند سایر مردم، ایمان آورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید که اینسان همان سفیهانند و خود نمی دانند». (۱۳)

بقیه در صفحه ۳۶

۱۲- سوره حشر آیه/۱۲-۱۱

۱۳- «و اذا قبلهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء

ولكن لا يعلمون (سوره بقره/۱۳).

اجتهاد شرط قضاوت!

اگر امکان دسترسی به مجتهد نباشد آیا از غیر مجتهد
می‌توان استفاده کرد؟

مسئله ضرورت و نیاز به قاضی مؤمن و آگاه از طرفی و اهمیت مقام قضاوت در اسلام از طرف دیگر همواره سبب این سؤال است که با توجه به عدم دسترسی به قاضی مجتهد و جامع شرایط در همه جا، آیا غیر مجتهد هم می‌تواند قضاوت کند، یا نه؟

برای روشن شدن بحث، نخست می‌گوئیم: مشهور در بین فقهاء بزرگ شیعه آنست که واجب است قاضی مجتهد باشد، آنها هم مجتهد مطلق! حتی درباره شرطیت اجتهاد مطلق، ادعای اجماع شده است و مرحوم صاحب جواهر فقیه مشهور اعتراف می‌کند که مخالفی در شرطیت آن نیافته است. (۱)

۱- به کتب استدلالی فقه مثل کتاب معروف جواهر الکلام ج ۴۰- مفتاح الکرامه مسالك شهيد ثانی و کتاب ریاض و قضاء و شهادت مرحوم آشتیانی و کتاب قضاء مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی ... مراجعه شود.

روایات زیادی نیز، این شرط را تأیید می‌کند و اجتهاد و اهل نظر و صاحب رأی بودن را در قاضی شرط میدانند.

ولی آیا «متجزی» یعنی کسی که قدرت استنباط قسمتی از احکام را دارد می‌تواند قضاوت کند یا نه ؟

در این مسأله اختلاف نظر وجود دارد. برخی جایز نمی‌دانند و برخی هم قائل شده‌اند و می‌گویند اگر متجزی پیشتر احکام را بداند، می‌تواند قضاوت کند (۱) یعنی مشمول روایت ابن ابی خدیجه میشود که از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «... لَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا ... (۲)

رجوع کنید به مردی که قسمتی از علوم و قضاوت‌های ما را میدانند. و روایت مقبوله عمر بن حفصه از امام صادق (ع) که فرمود: به مردی که احکام ما را بشناسد «مَعْرِفَ احْكَامِنَا...» مراجعه کنید.

ولی کسی فقط اندکی از احکام را از طریق اجتهاد بلد است، نمی‌تواند قاضی شود. چون روایاتی که علم و اجتهاد را شرط میدانند از آن انصراف دارد چنانکه هرگز در باب و بحر شامل قطره نمی‌شود و از آن منصرف است. اجتهاد و مجتهد هم از اینگونه افراد، منصرف می‌باشد. (۳)

در کتاب ریاض ادعای اتفاق علمای شیعه بر منعی قضاوت متجزی شده است مگر آنکه دسترسی به قاضی مجتهد نباشد... در این صورت متجزی در اجتهاد، می‌تواند قضاوت کند !!

فقیه بزرگ مرحوم صاحب جواهر پس از بررسی زیاد درباره شرطیت اجتهاد و عدم آن چنین می‌فرماید که: با توجه به اینکه قضاء شاخه‌ای از شجره نبوت و امامت است، پس

۱- این ادیس در سرائر و علامه در قواعد و شهید در دروس و مرحوم صاحب

جواهر ...

۲- مدارك فوق و نیز وسایل الشیعه کتاب قضاء (جلد ۱۸) و جواهر الکلام

جلد ۳۰

۳- قضاء و شهادت مرحوم آشتیانی ص ۸۹ - قضاء تألیف مرحوم آقاضیاء عراقی

ص ۸۷

مجتهدان جامع شرایط فتوی، مسلماً از طرف امام (ع) بر تصدی قضاوت مجاز و مأذون می‌باشند.

ولی در جواز تصدی غیر مجتهد و حتی مقلد، نخست باید بدانیم که او قابلیت این منصب را دارد یا نه؟ و در صورت قابلیت، مجتهد چنین سلطه و ولایتی دارد که بتواند این منصب را به هر کس بدهد یا نه؟

بنابراین مسأله مزبور را می‌توان به صورت زیر بررسی کرد.

۱- آیا غیر مجتهد مستقلاً و بدون اجازه مجتهد می‌تواند قضاوت کند. یا نه؟
 ۲- قاضی منصوب یعنی غیر مجتهدی که از طرف مجتهد جامع شرایط به این مقام برگزیده شده است.

۳- مجتهد جامع شرایط کس دیگری را که سایر شرایط قضاوت بجز اجتهاد را دارا است از طرف خود وکیل در امر قضاوت کند. که به اصطلاح به آن قاضی استنا به (نیابتی) یا قاضی وکالتی گفته می‌شود.

قضاوت قسم اول مسلم حرام است و چنین کسی حق قضاوت ندارد و طبق اتفاق همه فقهاء شیعه، منصب قضاوت حتماً نیاز به اذن صاحب شریعت و امام و نایب آن حضرت دارد.

در مورد قسمت دوم نیز برخی از فقها قائل به عدم جواز شده‌اند و دلایلی نیز برای اثبات مدعای خویش آورده‌اند که از جمله اجماع و اتفاق علماء و استدلال به استصحاب عدم تأثیر نصب مجتهد در نفوذ حکم غیر مجتهد و نیز استدلال به جمله معروف در روایت عمر بن حنظله از امام صادق (ع) «... و نظرفی حلالنا و حرامنا و...» کرده‌اند به‌تصور اینکه باید شناخت کامل داشته باشد و کارشناس در مسایل و صاحب رأی و نظر در حلال و حرام باشد. که فقط بر مجتهد صادق است نه غیر آن. (۱)

صورت سوم وکالت غیر مجتهد از جانب مجتهد

در قبول وکالت غیر مجتهد از جامع مجتهد جامع شرایط نیز اقوال مختلف است و برخی آنرا جایز نمی‌دانند و به استصحاب عدم نفوذ حکم وکیل و نیز به اخباری که اجتهاد را

۱- بسیاری از فقهاء معاصرین اجتهاد مطلق را شرط می‌دانند و برخی می‌افزایند که حداقل، باید در مسایل مربوطه قضاء مجتهد باشد

شرط قضاوت میدانند، استدلال کرده اند.

و نیز استدلال کرده اند که قضاوت از چیزهایی است که در اسلام قابل نیابت نیست چون مثل مضاجعت و هم خوابگی با همسراست یا طبابت. همانطوری که جایز نیست غیرطیب و آدم معمولی از طرف يك طیب حاذق و متخصصی، طبابت و نیابت کند یا ... پس قضاوت نیز نیابت بردار نیست. و مانند خرید و فروش و ... نیست که بشود با نیابت انجام داد و حتی تردیده اینکه قضاوت مثل قسمت اول یا مانند خرید و فروش و ... است کافی است که نتوانیم این نوع وکالت و نیابت را نافذ بدانیم. ولی بسیاری از فقهاء می گویند: طبق تحقیقات دقیق در روایات قضاوت غیر مجتهد در صورت نصب یا وکالت از طرف مجتهد، صحیح است.

ادله نصب مجتهد جامع شرایط در زمان غیبت از جمله روایت معروف: **أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ...** (۱)، می رساند که فقهاء و مجتهدان جامع شرایط خلفاء آن حضرت هستند و همانطوری که نصب جانشینی و نصب قاضی از شئون امامت است، فقیه و مجتهد هم چنین حقی را از طرف امام دارد، پس حکم قضاوت منصوب از جانب مجتهد، نیز نافذ است.

نکته مهم تر، اینکه در زمان پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) افراد زیادی متصدی قضاوت می شدند که مسلماً مجتهد نبودند. (۲)

و این خود دلیل بر آنست که غیر مجتهد با نصب پیامبر و امام (یا با وکالت و نیابت از طرف آنان) می تواند قضاوت کند و قضاوت، وکالت و نیابت بردار است، پس وکالت و نیابت از مجتهد جامع شرایط و مأذون از امام هم صحیح است ...

بعلاوه کلمه «یعلم شیئاً من قضایانا» که در روایت معتبرایی خدیجه از امام صادق

بقیه دو صفحه ۱۷

۱- وسایل کتاب قضاء و جواهر و کتب استدلالی دیگر مربوط به قضاء

۲- ممکن است گفته شود که افراد منصوب از جانب پیامبر به علت دسترسی مستقیم به قول پیامبر (ص) و امام (ع) به آسانی می توانستند حکم خدا را به دست آورند و بر طبق آن حکم کنند. از این جهت لازم نبود حتماً مجتهد باشند تا بتوانند قضاوت کنند. ولی در زمان غیبت امام (ع) دسترسی به قول معصوم و حکم خدا مشکل تر است. پس این عمل آنان نمی تواند دلیل بر جواز تصدی غیر مجتهد باشد، مگر اینکه دسترسی به فتوای مجتهد جامع شرایط را کافی بدانیم.

ریشه‌های نظامی شکست انقلاب

خواندیم که انقلاب شیعیان در دوران حکومت منصور عباسی، به علل مختلف با شکست روبرو گردید. عوامل سیاسی و اقتصادی این شکست را بررسی کردیم. اینک مهم‌ترین عوامل نظامی این شکست را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

بازوی نظامی

از جمله عوامل شکست انقلاب «محمد نفس زکیه» و برادرش «ابراهیم»، نقشه‌های نظامی اشتباه آمیز آنان در جنگ با سپاه منصور عباسی بود.

عباسیان از سال هجری هجدهم همزمان با آغاز دعوت خود برای رسیدن به حکومت به تشکیل نیروی نظامی نیز پرداختند و سازماندهی نظامی را دوش به دوش سازمان

دهی سیاسی ادامه دادند و با تشکیل حکومت عباسی، بازوی نظامی نیرومندان نیز به وجود آمد و توانائی و برتری خود را طی جنگ‌هایی که با سپاه امویان به عمل آورد، به اثبات رسانید.

در زمان حکومت منصور، نیروهای نظامی مورد توجه بیشتری قرار گرفت و منصور هزاران نفر از مردم خراسان و فارس را که به تندرستی و خوش‌سیمائی و سلحشوری سال بیست و یکم شماره ۷

سیاست تدافعی

علاوه بر این، رهبران انقلاب شیعیان، به جای سیاست تهاجمی، سیاست تدافعی در پیش گرفت، در حالی که همه میدانیم همیشه سیاست تهاجمی، مؤثرتر و مفیدتر است. محمدیه جای یورش به دشمن، همچنان در مدینه توقف نمود تا آنکه سپاه عباسی به فرماندهی «عیسی» از راه رسید و بیرون مدینه اردوزد.

با آنکه عیسی حمله به مدینه را به تأخیر انداخت تا ماه رمضان سپری شود، و محمد می‌توانست از این فرصت استفاده کرده به سپاه دشمن حمله کند، ولی او همچنان موضع دفاعی خود را حفظ کرد، و این امر باعث شد که عیسی جری‌تر شده از انتظار پایان ماه رمضان صرف نظر نموده در حمله به مدینه تسریع نماید.

از طرف دیگر، محمد سیاست تدافعی خود را بر اساس حفر خندق در اطراف مدینه استوار ساخت و در این زمینه می‌خواست از اقدام پیامبر اسلام (ص) در جنگ خندق پیروی نماید، ولی از آنجا که شرایط زمان پیامبر اسلام با شرایط زمان او تفاوت داشت این نقشه سودی نبخشید زیرا چنانکه قبلاً گفته شد، سپاه عباسی خندق را با جهازشترها بر کرده از روی آن عبور کردند و جنگ وزد و خورد در داخل شهر در گرفت.

با مشاهده برتری نیروهای عباسیان، مردم مدینه دستخوش ترس و وحشت شده

شهرت داشتند، وارد ارتش نمود بطوری که وی صاحب لشکرهای متعددی شد که به جبهه‌های مختلف داخلی و خارجی گسیل می‌داشت.

با قدرت رزمی همین سپاهیان بود که او بر عموی خود «عبداللّه» که به هوای رسیدن به خلافت، بر ضد وی قیام کرده بود، پیروز گردید، و نیز با همین نیروها بود که شورش‌های زنادقه و سایر جنبش‌های سیاسی را سرکوب نمود.

متصور در تقویت و بسجج نیروهای نظامی هم از وجود فرماندهان لایق و ورزیده بهره می‌برد و هم از قابلیت رزمی و ظرفیت نظامی سپاهیان.

فقدان ارتش انقلابی منظم

با توجه به این حقایق، لازم بود که محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم نیز دست به تشکیل ارتش انقلابی منظم و سازمان یافته بزنند و خطوط و طرح‌های نظامی خود را طوری تنظیم نمایند که پیروزی انقلاب آنان را تضمین نماید، ولی سیر حوادث و نتایج جنگ‌ها، عکس این معنی را ثابت کرد.

محمد بی آنکه طرحها و نقشه‌های سیاسی و جنگی خود را چنان تنظیم نماید که در پرتو آن، خود و یارانش به پیروزی برسند انقلاب خود را ناگهان اعلام کرد و این در حالی بود که وی ارتشی مجهز و آماده و تمرین دیده در اختیار نداشت.

نقشه جنگی خود را به خوبی تنظیم نکرده بود، قادر به عقب نشینی حساب شده و کم خطر نیز نبود، او وقتی که جنگ را به نفع خود تشخیص نداد، لازم بود بهترین راه عقب نشینی را انتخاب نماید، و طبیعی ترین راه آن عبارت بود از رفتن به شهر مکه، تا تجدید سازمان در نیروهای انقلابی به عمل آورد، ولی او این کار را نکرد.

اتفاقاً فرمانده کل نیروهای عباسی، این معنی را درک می کرد و این احتمال را از نظر دور نمی داشت، از این رو تصمیم گرفت پیش از محمد، راه مکه را تحت کنترل خود در آورد تا مانع حرکت احتمالی وی به سوی مکه شود، وی به یکی از فرماندهان سپاه خود چنین نوشت:

«جاسوسان به من گزارش داده اند که این مرد - یعنی محمد - اکنون گرفتار ضعف شده است، و من بیم دارم که فرار کند، من گمان می کنم که او جز مکه راه به جایی ندارد، اینک پانصد نفر در اختیار تومی - گذارم تا همراه آنان، راه مکه را کنترل کنی.» (۲)

قطع ارتباط با خراسان

و بالاخره آخرین عاملی که به پیروزی منصور کمک کرد، این بود که وی ارتباط محمد نفس زکیه را با خراسان و کوفه قطع کرد.

خراسان منطقه مستعدی بود که محمد می توانست یاران و طرفدارانی در آن منطقه سال بیست و یکم شماره ۷

به کوههای اطراف شهر پناهانده شدند. گروهی از سربازان محمد نیز به فکر نجات زنان و فرزندان خود افتاده پراکنده گشتند.

در این موقعیت دشوار، لازم بود که محمد نیروهای پراکنده خود را جمع آوری نموده در دل های آنان شور و حماسه بوجود آورد و مجدداً صفوف آنان را منظم ساخته آنان را به ایستادگی و ادامه پیکار تشویق نماید، ولی او برخلاف انتظار، طی یک سخنرانی، به سربازان خود اجازه داد پراکنده شده جان خود را نجات بدهند، او در این سخنرانی چنین گفت:

«مردم! ما شما را برای جنگ با دشمن گرد آوریم و از شما بیعت گرفتیم، اینک دشمن بشما نزدیک، و تعدادشان بسیار است، پیروزی از جانب خدا و کارها در دست اوست، من تصمیم گرفته ام بیعت خود را از گردن شما برداشته شما را آزاد بگذارم، اینک هر یک از شما مایل است، بماند و هر کدام مایل است برود.» (۱)

گرچه این سخنرانی از بزرگواری و جوانمردی او سرچشمه می گرفت ولی در مراحل ارتش او را به کلی از هم پاشید !!

طبیعی ترین راه عقب نشینی

از همه اینها گذشته به علت آنکه «محمد»

۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۸

۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۸

طالب آگاه بود، خود را مزورانه در نظر آنان از هرگونه ایجاد فشار و مزاحمت نسبت به علویان تبرئه می کرد تا مبادا احساسات آنان تحریک شود. (۲)

همچنین منصور ارتباط محمد و برادرش ابراهیم را با کوفه قطع کرد و چنانکه دیدیم خود در بیرون کوفه اردو زد و رفت و آمد به کوفه را تحت کنترل قرارداد در صورتی که کوفه از زمان امیرمؤمنان (ع) پایگاه و مرکز شیعیان بود و حمایت آنان از محمد می توانست نقش تعیین کننده ای در جنگ داشته باشد.

نظیر این اشتباهات نظامی را ابراهیم نیز مرتکب شد و سرانجام او را با شکست و ناکامی روبرو ساخت.



گردآورد زیرا بسیاری از خراسانیان در اواخر حکومت بنی امیه، به عنوان پشتیبانی از «آل محمد» با عباسیان بیعت کرده بودند و خیال می کردند که در واقع با خاندان ابوطالب بیعت کرده اند، ولی پس از روی کار آمدن عباسیان و ایجاد فشار نسبت به علویان، به اشتباه خود پی برده خود را کنار کشیدند.

از این نظر بسیاری از آنان آمادگی کامل برای پیوستن به محمد داشتند، به همین جهت منصور تصمیم گرفت خراسان را در حالت بی خبری نگه داشته برده ای آهنین بر اطراف آن بکشد و مانع ورود مبلغان محمد به خراسان و ورود خراسانیان به مدینه گردد.

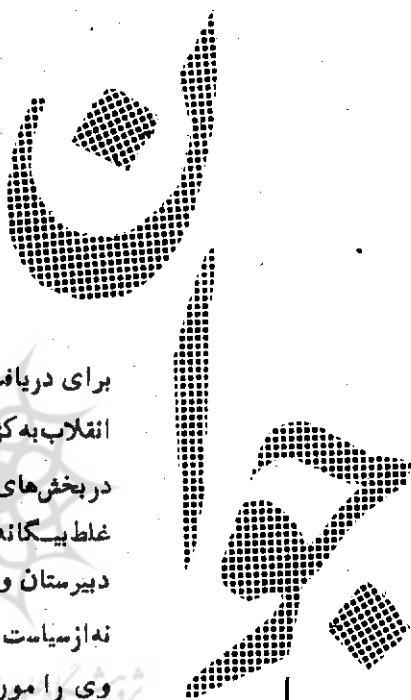
از طرف دیگر منصور که از احساسات دوستانه خراسانیان نسبت به خاندان ابو

۲- یکی از شگردهای منصور این بود که پس از مرگ محمد بن عبدالله (نواده عثمان) که هم نام محمد نفس زکیه بود، سراورا توسط مزدوران خود به خراسان فرستاد و به مردم آنجا (که قیام وی را می دانستند) چنین قلمداد کرد که محمد نفس زکیه بامرگ طبیعی از دنیا رفته است! و آن سرمتعلق به اوست! و بدین وسیله شهادت او را در جریان انقلاب مدینه منکرشدا (تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۸۳)

بقیه از صفحه ۲۸

بدبختی بزرگی که دامنگیر آنان می گردد اینست که خود را مجور قرارداد به خود می بالند و منم منم می گویند! و خود را عاقلتر از دیگران می پندارند به تنها از اندرزهای دوستانه و برادرانه بدورند بلکه سایرین را جزوسفیهان و منحرف از جاده حقیقت می انگارند ولی خداوند حالت واقعی آنان را برای مسلمانان افشاء می فرماید: (الا انهم هم السفهاء - یعنی خود اینان، سفیهند).

و شور جوانی



برای دریافت پاسخ این پرسش، که: «چرا برخی از جوانان، پس از انقلاب به کژی می‌گریند؟!».

در بخش‌های پیش، به این نتیجه رسیدیم که: بر اثر نفوذ فرهنگ‌های غلط‌یگانه، نوجوان و جوان، در محیط خانواده، دبستان، دبیرستان و دانشگاه، نه از اسلام به معنی واقعی اسلام آگاهی می‌یافتند از سیاست به معنی حقیقی سیاست خیردار میشد، آنگاه ابعاد روحی وی را مورد مطالعه قرار دادیم و به حوادث و طوفانهای دوران بلوغ، گرایش‌های صادقانه او، آزادی‌خواهی وی و «بی‌قید و بندی» و احساسات وی باکی او اشاره نمودیم: اکنون...

جوان طبعاً انقلابی است

از آنجا که جوان، سرشار از احساسات و دوستدار پاک‌ها و فضیلت‌ها و مخالف سرسخت زشتی‌ها و ناپاکی‌ها و کج‌رویه‌ها است، طبعاً از روحیه‌ای انقلابی برخوردار می‌باشد و در مقابل ستمگریها، نمی‌تواند ساکت و آرام بماند.

دیدن نامردمی‌ها و زورگوئی‌ها، سرابهای وجودش را لبریز از خشم و نفرت می‌کند انقلاب و طوفان درونیش، به سرعت در برون و ظاهروی پروژی می‌کند و در حد ممکن فریاد برمی‌آورد و زودتر از دیگران، وارد عمل انقلابی می‌شود.

اگر در آگاهی و رهبری وی، برخورد صحیح شود و با پیش درست و شناخت و ایمان حقیقی را دریابد، در راه و وصول به هدف و تداوم انقلابش، از فدا نمودن هر آنچه که دارد دریغ نمی‌کند و با برجا و با استقامت می‌ماند.

در آغاز انقلاب اسلام، رسول اکرم (ص)، از راههای گوناگون و صحیح، در جان و قلب جوانان نفوذ کردند و آنان در پرتو فروغ آسمانی آن حضرت، سرشار از ایمان و معرفت شدند و در کنار این رهبر، به مبارزه خویش علیه سنتهای فاسد و روش‌های شرک آمیز آنروز ادامه دادند.

«سعد بن مالک» که در سن هفده سالگی به اسلام گروید و در حمایت و رهبری پیامبر اسلام زندگی می‌کرد نمونه‌ای از جوانان انقلابی صدر اسلام بود که در ادامه راه از هیچ چیز هراسی نمی‌کرد و در رهپیش آمدی و فاداری خود را نسبت به اسلام و رهبر اسلام اثبات می‌نمود.

در یکی از روزها که مسلمانان، در یکی از دره‌ها، به دور از چشم مشرکان، به نماز ایستاده در حال نیایش و تزکیه و خود سازی بودند، گروهی از مشرکان رسیدند و لب به مسخره و استهزاء آنان گشودند و به اسلام و آئینشان اهانت کردند! که طبعاً به نزاع و زد و خورد انجامید.

در این میان «سعد بن مالک» که از آن همه نا جوانمردی و اهانت به اسلام، به خشم آمده بود، با استخوان فك شتر، بر سر یکی از آنان زد که از جای آن خون جاری شد، «و این اولین خونی بود که پس از ظهور اسلام، به زمین ریخته شد». یادآوری می‌شود که آن روز، مسلمانان در ضعف و سختی و مشرکان در نهایت قدرت به سر می‌بردند!

اومی گوید: من به مادرم بسیار علاقمند بودم و همیشه وظایف فرزندی را نسبت به وی کاملاً رعایت می‌کردم. ولی او پس از باخبر شدن از اسلام آوردن من، سخت ناراحت بود و به من پیشنهاد میداد که: به بت پرستی بازگردم.

روزی گفت: اگر دست از اسلام بر نداری، من در خوردن و آشامیدن، آنقدر امساک می‌کنم «به اصطلاح امروز: اعتصاب غذا می‌کنم» تا بپریم.

با کمال مهر و ادب به وی گفتم: من ازدینم دست برنمیدارم و از شما هم خواهش میکنم که دست به این کار نزنید! اوبه حرف من اعتنا نکرد و یک شبانه روز غذا نخورد، که به ضعف و ناتوانی سختی مبتلا شد.

مادرم فکرمی کرد: با مهر و علاقه‌ای که به اودارم، دیگر ناچار شده دست از آئین اسلام خواهم کشید، ولی در مقابل اصرار و سرزنشهای او گفتم: **والله لو كانت لك الف نفس فخرجت نفساً نفساً ما تركت دینی.** «به خدا قسم! اگر تو هزار جان داشته باشی و یکی پس از دیگری از بدنت جدا شوند ازدینم دست بر نخواهم داشت» وقتی مادرم از ایمان قوی و تصمیم جدی من مطمئن شد امساک، «اعتصاب» خویش را شکست و غذا خورد. (۱)

جوانان در انقلاب ایران

برهیچکس پوشیده نیست که: جوانان و نوجوانان، در پیشبرد انقلاب اسلامی ایران نقش حساس و چشمگیری داشتند، با شور و شوق فراوان، همه جارا به میدان رزم مبدل ساخته بودند، فریاد و نعره‌های هم‌آوایشان، در فضا طنین می‌افکند، امواج خروشان اجتماعشان، همه مرزهای رعب و وحشت را درهم کوبیده بود، در ابلاغ رسالت انقلابی خویش، شب و روز برایشان بی‌تفاوت بود، نوجوانان، در ایران حماسه‌ها آفریدند و با پیروزی انقلاب در تمام جهان طرخی نوریختند...

عدالتخواهی جوان

جوان همچنانکه از ظلم و ستم متنفر است، طالب عدالت مطلق است و آرزوی کشد قدرتی بی‌پایان دست آورد تا با همه ستمگران مبارزه کند و در همه جا عدالت را حکمفرما سازد، از مشاهده بی‌عدالتی، دنیا در نظرش تیره و تار می‌شود و از شنیدن فریاد مظلومی، بسیار سریع، متأثر میشود و فوراً تصمیم می‌گیرد!

«موریس دبس» می‌گوید: «در حدود پانزده تا هفده سالگی، اینان به ندای مقدس باشجاعت به لرزه درمی‌آیند، آرزو مند می‌شوند که جهان را از نو تشکیل دهند، بدی را

محو ناپا بود سازند و عدالت مطلق را حکفرمانمایند». (۱)

احساسات تند

جوان، دارای احساسات شدید و نامتعديل است، در تمام صفات نيك و بد او، احساسات دخالت چشمگیری دارد، معمولاً اگر کسی به این جهت توجه نداشته باشد، زبان جوانان را نخواهد فهمید و در پرورش آنان هرگز موفق نخواهد گشت.

بر اثر حکومت احساسات، غالباً در تشخیص، به خطا و اشتباه مبتلامی گردند و در عین حال چون، احساسات افراطی در میان است و غرور جوانی نیز به همراه آن، در تشخیص غلط خویش پایرجا و اصرار می ورزند و «به اصطلاح» هزارویک دلیل بر صحیح بودن تشخیص خویش، می آورند.

آشوب و ماجراجویی

جوان بر اثر کمی تجربه و غرور و احساسات تند، دنبال آشوب ها و ماجراها می گردد، خود را داخل هر نوع کشمکش ها و نزاع ها می کند و برخی از آنان، خود آشوب و ماجرا را به وجود می آورند و از نبودن سروصدا و جنجال، خمار و خسته می شوند و با این خصیصه، کمترین آداب و سنن و رسوم اجتماعی تن در می دهند و رعایت آنها را نوعی ارتجاعی و خرافات می پندارند و فرار از آنها را گونه ای آزادی و روشنفکری میدانند!

توقعات بیجا

جوان غالباً علیرغم کمی اطلاع و تجربه، به خود حق میدهد که در دقیق ترین مسائل علمی، دینی، و سیاسی مداخله نماید و علاوه بر آن، انتظار و توقع دارد که همگی نظر او را در این زمینه بپذیرند و بدون قید و شرط گفته ها و نظریات او را اجرا نمایند!

ادامه دارد



نگاهی کوتاه به عناوین انتشارات و مطبوعات حوزه علمیه قم

پیامبر اسلام (ص) فرمود:

سه چیز است که حجابها را پاره می کند و به پیشگاه عظمت خدا
می رسد:

صدای گردش قلمهای دانشمندان به هنگام نوشتن و صدای قدمهای
مجاهدان در میدان جهاد و صدای چرخ نخریسی زنان پاکدامن

شد و اشاره گردید که هماهنگی عقلانی و فرهنگی چند انسان در پدید آوردن يك اثر ضروری یا يك كتاب مفید و جامع با حذف تفاعلات و عناوین یا تاثرات فردی و طبیعی در صورتی که استثمار و سود جوئی و فزون طلبی در میان نباشد تا چه حد عالی و پرازش

مطبوعات و انتشارات اسلامی ، از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند و شایسته است بیشتر مورد ارزیابی و نقد و بررسی قرار گیرند .

در شماره گذشته در مورد فعالیت های گروهی و دسته جمعی ، پیشنهاداتی ارائه

عناوین صورت می‌گیرد و نخست از کتاب-
های توحیدی و خدا شناسی آغاز می-
گردد:

* * *

۱- توحید و شناخت خدا ..

آفریدگار جهان، شناخت خدا، شگفتی-
های جهان آفرینش، آفریدگار و آفریده، در
جستجوی خدا، معمای هستی، جهان بینی
توحیدی، راه خدا شناسی، خدا و راز
آفرینش، سرچشمه هستی، خدا و نظام
آفرینش، فلسفه التوحید والولایة، جهان
آفرین، توحید هستی بخش، بازگشت به عصر
ایمان.

* * *

۲- عدل و نظام احسن

شناخت صفات خدا، خدا و صفات جلال
و جمال، عدل الهی، عدل ...

۳- رسالت و شناخت رسول

برهان رسالت، خدا و آخرین پیامبر،
خدا و پیامبر اسلام، رسالت جهانی پیامبران
اصول عقائد.

رهبران بزرگ و مسئولیت‌های بزرگتر،
برگزیدگان خدا، وحی یا شعور مرموز،
ختم نبوت، رهبران راستین، خاتمیت
و ...

۴- امامت و شناخت امام

بررسی کلی مسائل امامت، احقاق الحق

می‌باشد.

اکنون نظریه ضرورت زمانی روز و
سوالات مکرر و فراوانی که از جانب
خوانندگان در مورد معرفی کتاب‌های مفید
و سالم صورت می‌گیرد و نظریه اهمیتی که
امروز کتابهای مفید و سالم می‌تواند در
تکوین و سازندگی عقاید و شخصیت انسانی
و اسلامی وایدئولوژی افراد ایفاء می‌کند
به باز شناساندن برخی از عناوین کتاب‌ها
و آثار حوزه علمیه قم که در مدت ۲۰
سال پس از رحلت آیه الله بروجردی تألیف
یافته است مبادرت میشود و سپس نقد و
بررسی اجمالی و کلی در محتویات آنها صورت
می‌پذیرد.

طبیعی است که نام بردن از تعدادی
از منشورات مفید به معنای، پذیرفتن تمام
محتویات آنها نبوده و نیست و همچنین عدم
ذکر برخی دیگر از کتابهای مفید، نفی
اعتبار و ارزش آنها نبوده و نمی‌باشد بلکه
این اقدام ناچیز با توجه به گنجایش مقاله
و با توجه به حدود اطلاع نویسنده مقاله
صورت می‌گیرد به آن امید که این امر
موجب بازگشائی و افتتاح بابی باشد که
در مورد انتشارات و مطبوعات حوزه، نقد
و بررسی و دقت و موشکافی اساسی و مرتب
صورت گیرد به حدی که بتواند بازگو کننده
وره گشای مشکلات و نارسائیهای مطبوعات
علمی و دینی گردد و نیاز مطالعاتی
درخواست کنندگان را تغذیه و تأمین کنند
و این معرفی بر اساس فهرست موضوعی

سیمای انسان کامل در قرآن، تفسیر سوره فرقان، عالم خلقت از نظر قرآن، مشابه القرآن و محکمه تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه تفسیر مجمع البیان.

۸- بررسی ادیان و مذاهب

پرسش‌ها و پاسخیهای مذهبی، شیعه در اسلام، خلاصه‌ای از تعالیم اسلام، اینست وهابیان، اینست آئین ماء اسلام و سوسیال لیزم، از مغان خانقاه، جلوه حق، خرافات در کتب مسیح، اینهمه تبلیغات چرا؟....

۹- اخلاق و تربیت

ازدواج، یکصد و پنجاه درس زندگی، زندگی در پرتو اخلاق، اسلام و حقوق کودک، اسرار عقب ماندگی شرق، مشکلات جنسی جوانان، حقوق خانواده در اسلام، راه نفوذ در دلها، مسئولیت و نظارت مردم، روش تربیتی اسلام، سیستم اخلاقی اسلام، شرح و ترجمه نهج البلاغه گفتار عاوی، عدالت اجتماعی در اسلام، ویرانگری های اعتیاد، بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، مرد آفرینان، معتادان و روزنه امید، مسائلی از دیدگاه اسلام، چرا رنج می بریم، بزرگترین بیماری قرن ما، نقش زنان مجاهد در انقلاب اسلامی فاجعه انحلال خانواده.

وازهاق الباطل، پیشوائی از نظر اسلام، رهبری امت، مهدی انقلابی بزرگ، منتخب الاثر، علی (ع) حماسه جاودانه، دادگستر جهان، خدا و امامت، مسئله انتظار، فرمانروای دادگر!

۵- معاد و جهان ابدی

معاد و جهان پس از مرگ، بسوی جهان ابدی، معاد انسان و جهان، خدا و معاد، معاد از نظر قرآن و علم، معاد از نظر عقل ...

۶- فلسفه و علوم کلی

اصول فلسفه و روش رئالیسم، انسان و سرنوشت، فلسفه اسلامی و اصول دیالک تیک، پایان عمر مارکسیسم، جبر و اختیار فیلسوف نماها، تحلیلی از فلسفه مارکس، نیروهای محرک تاریخ، مذهب و مارکسیسم، بدایة الحکمة، نهاية الحکمة، علی و الفلسفة الالهیه، آفرینش انسان، فلسفه آفرینش انسان، رسائل ملاصدرا، هستی شناسی و مکتب صدر المتألهین، و

۷- تفسیر و شناخت قرآن

تفسیر المیزان، تفسیر نمونه، معالم- التوحید، مفاهیم القرآن، سخن حق، دیداری با سوره العصر، قرآن و طبیعت، قرآن و حدیث و تحقیق و تقلید، تفسیر سوره حمد امام، راهنمای جدید قرآن، تفسیر سوره یوسف، تفسیر سوره رعد،

روحانیت، شرح حال آیه الله بروجردی،
تاریخ عضدالدوله دیلمی، مکاتیب
الرسول .

۱۳- کلاسیک و کتب درسی

شرح لمعه، سیوطی، مکاسب رسائل
مغنی، جامی، مبادی العربیة، روش ساده
و آسان، قواعد نحو و صرف غربی، روش
اندیشه، حاشیه ملا عبدالله قطرات ابی
نصر، رسائل علمیه، اجودالتقریرات،
شرح معالم الاصول، شرح الفاظ رسائل،
خودآموز معالم.

۱۴- اسلام شناسی

اسلام در قلب اجتماع، شیعه در اسلام
چهره اسلام در یک بررسی کوتاه، اسلام بر
سرذره‌های، حقائق تحریف شده، اسلام و
شفاعت، نفوذ اسلام در اروپا، مذاکرات
استاد علامه طباطبائی با هانری کرین
فرانسوی مکتب تشیع سال ۳

۱۵- حدیث و درایت

سیری در صحیحین سیری در مسند احمد
بن حنبل کاوش‌های علمی.

* * *

۱۶- نظر کلی

از مجموع دهها عنوان و موضوعات
که در حوزه علمیه قم درباره آنها، کتاب-
هائی به رشته تحریر و تألیف درآمده است
تنها ۱۵ عنوان برگزیده شد که در-مورد

۱۰- فقه و اصول فقه

تحریر الوسیله، تهذیب الاصول،
القواعد الفقهیه، الربا فی الشریع
الاسلامی، وسیله النجاة، العروة الوثقی
محشی.

۱۱- اجتماعی و سیاسی

اسلام و حقوق بشر، دشمنان بشر،
خدمات متقابل اسلام و ایران، ایران و
اسلام، مشکلات اجتماعی عصر ما، اسلام
و انسان معاصر، دیدگاهها و انقلاب
اسلامی ایران، شیعه و زمامداران خودسر
گرایش کارگرو کشاورز به کدام مکتب؟

۱۲- بیوگرافی و تاریخ

فروغ ابدیت (زندگانی حضرت محمد
(ص) فرازهای حساس امام علی آوای عدالت
بشری، یکصدسال مبارزه روحانیت مرفقی،
بانوی نمونه، زندگانی فاطمه برترین بانو،
امام حسن مجتبی (ع)، زندگانی امام حسین
(ع) امام چهارم (ع) پاسدار انقلاب کربلا
زندگانی امام رضا (ع)، زندگانی امام
محمد تقی (ع)، زندگانی امام هادی (ع)
زندگانی امام حسن عسکری (ع)، مهدی
(ع) انقلابی بزرگ، زندگینامه پیشوایان
معصوم (ع)، سخنان چهارده معصوم (ع)
غدیر خم، حماسه خورشید، استاد و
مدارک سید جمال الدین اسدآبادی،
کنجینه دانشمندان، نهضت دوماهه

مکتب اسلام

زمینه های واحد و در موضوعات متحد است و این امر از فقدان یک هسته مرکزی تصمیم گیری و از فقدان ضابطه و نبودن یک مقام مسئول در تألیفات و تصنیفات حوزه سرچشمه می گیرد که با وجود آمدن چنین مرکز مشاوره و تبادل نظر و محل تصمیم گیری و چاره اندیشی این نقیصه و این عارضه نیز به آسانی و با دلسوزی لازم قابل حل و برطرف شدن می باشد.

گذشته از دو نقد و نقیصه نامبرده مزیت و کمالی که درباره ای از این انتشارات وجود دارد و هرگز نمی توان به آسانی از آن گذشت و روی آن تعمق و دقت به خرج نداد، جهد بلیغ و سعی و تلاش شبانه روزی برخی از نویسندگان و آفرینندگان تعدادی از این آثار علمی است که با وجود فعالیت های فردی و شخصی، آثار بزرگ و کتاب های متعدد تحویل اجتماع اسلامی داده اند که با توجه به فرصت های محدود و گرفتاری های مختلف اجتماعی و زندگی، با کمال جرئت می توان ابراز نمود که از نمونه های بارز توفیق و عنایت الهی بوده است و در سرآمد این گونه مولفین و نویسندگان موفق هرگز نمی توان از نام های پرآوازه علامه طباطبائی و استاد شهید مرتضی مطهری و چند تن از علماء و

بقیه در صفحه ۷۳

هر کدام چند جلد کتاب که در دسترس نگارنده بود نام آوری گردید و قطعاً آنهایی که نام برده نشده است کم نیستند ولی در مقام نمونه برداری نیازی به نقل و بازگویی همه آنها نبود.

کتاب های نامبرده در مقطع زمانی و مکانی خود هر کدام سازنده و مفید و نقش اساسی در روشنگری اذهان و افراد داشته اند و سیر کوتاه در فصول کتاب های نامبرده، کاملاً بازگوکننده این حقیقت است که اغلب آنها از منابع غنی و سرشار از مواد اولیه ارتزاق و تغذیه نموده اند منابعی که می توانسته اند غنای کامل به محتویات کتاب ببخشند به اصطلاح مواد خام و مواد اولیه به صورت کامل در اختیار نویسندگان آنها بوده است ولی جای تردید و انکار نیست که تعدادی از آنها تأمین کننده نیازهای صاحبان نظر و اندیشه نمی باشند و این نقص بیش از هر عامل، معلول و مولود فعالیت های فردی و محصول تکروی ها و تک اندیشی ها بوده است که اگر این آفت فردگرایی و تک اندیشی در مطبوعات حوزه علمیه قم مبدل به کارگروهی و تفکر دسته جمعی و گروهی گردد می تواند ثمرات و آثار بهتر و سازنده تری در برداشته باشد...

نقد دیگری که به صورت کلی می توان ابراز نمود در میان کتاب های نامبرده وجود کتاب های مشابه با محتویات تکراری در

چرا امام

ولایتعهدی واپس گرفت؟

تحقیقی پیرامون اسباب و علل و اسرار گزینش امام رضا (ع)
به ولایتعهدی خلیفه عباسی در آغاز سیزدهمین قرن آن.

۱- یافعی در «مرآة الجنان» گوید هنگامی که مأمون در مرو بود همه فرزندان عباس را که آن روز بیش از ۳۳ هزار نفر بودند از نظر گذرانید، در میان آنها کسی را شایسته خلافت ندید و در میان فرزندان ابوطالب کسی را در سطح حضرت رضا (ع) نیافت. از این رهگذر او را از مدینه فراخواند و به ولایتعهدی برگزید. (۱)

۱- وفیات الاعیان، ج ۲ ص ۲۲۲

درست ۱۲۰۰ سال پیش در پنجم ماه رمضان ۲۰۱ هجری پیشوای هشتم شیعیان از طرف مأمون به ولایتعهدی انتخاب شد. چهره رباکار مأمون، انگیزه اصلی این گزینش را در طول سیزده قرن بر بسیاری از سیره نویسان پوشیده نگه داشته است. از این رهگذر اقوال مختلفی را که در این زمینه گفته شده مورد نقد و بررسی قرار داده انگیزه اصلی آنها در پایان گفتار می آوریم، اینک نقل اقوال :

خننده آرواست، چه کسی جرأت دارد بر خلیفه ای که براریکه خلافت تکیه داده، بر کشور خود سیطره دارد، پیشنهاد کند که دست از خلافت بشوید و آن رابه دیگری واگذار کند. نه هرگز چنین نیست». (۵)

* * *

۳- مأمون بهنگام نبرد با برادرش «امین» هنگامی که عرصه بر او تنگ شد، با خدای خود پیمان بست که اگر به برادرش چیره شود، برترین شخص از اولاد ابوطالب رابه ولایتعهدی خود برگزیند.

از این رهگذر هنگامی که به برادرش چیره شد و تنهافرمانروای عالم اسلام گردید، امام رضا (ع) را به ولایتعهدی خود برگزید تا به پیمانش با خداوند خویش جامه عمل پوشانیده باشد. (۶)

این نظر را خود مأمون تأیید می کند، زیرا پس از گزینش امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی، بیشتر فرزندان عباس بر او برآشت که چرا يك نفر از غیر بنی-العباس را به ولایتعهدی برگزیده است؟

آنها که به مأمون نزدیک تر بودند زبان به اعتراض گشودند و اینکارش را دور از مصلحت نامیدند.

مأمون در پاسخ معترضان گفت: من با خدا پیمان بسته بودم که اگر بر برادرم چیره

ما گذشته از این که در مأمون چنین انصاف و شخصیتی را سراغ نداریم، رفتار او با امام رضا (ع)، طرز جلب آنحضرت از مدینه، و ادار کردن وی برای پذیرش ولایتعهدی با تهدید و ارعاب، با این نظر وفق نمی دهد.

۲- حسین بن احمد سلامی در کتاب «اخبار خراسان» می نویسد: فضل بن سهل مشهور به ذوالریاستین (۲) مجوسی، پس از تشریف به اسلام، چون آدم مدبر و کاردانی بود در پیش مأمون بسیار مقرب گردید و کاملاً بر مأمون مسلط شد.

وی برای اینکه همچون «ابومسلم خراسانی» خلافت را از قبیله ای به قبیله دیگری منتقل سازد، مأمون را وادار کرد که حضرت رضا (ع) رابه ولایتعهدی خود برگزیند. (۳)

این نظر هم صحیح بنظر نمی رسد، زیرا فضل شخصاً از این مسأله اظهار نگرانی کرده می گوید: «چقدر شگفت آرواست که مأمون می خواهد خلافت را به علی بن موسی الرضا واگذار کند، بخدا قسم من هرگز نمی توانم آن را تحمل کنم» (۴) به خصوص که مأمون نیز آن را تکذیب کرده چنین می گوید: «می گویند بیعت امام رضا به پیشنهاد فضل بن سهل بوده، چقدر

۲- چون او وزیر و فرمانده نیروهای مسلح بود به ذوالریاستین مشهور بود. (عیون

اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۳) ۳- سیره الائمة الاثنا عشر، ج ۲ ص ۳۸۹

۴- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۰ ۵- سیره الائمة الاثنا عشر، ج ۲ ص ۳۸۷

۶- دائرة المعارف الشیعیه، ج ۲ ص ۸۴

(ص) ترجیح میداد و او را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانست و در دیگر مسائل اختلافی بین شیعه و سنی، از قبیل «حدوث قرآن» و «نکاح موقت»، عقیده شیعه را پذیرا بود و هم او بود که نکوهش معاویه را رواج داد و نقل هر مطلبی را در ستایش معاویه ممنوع کرد (۱۲) به شیعیان و فرزندان حضرت علی (ع) بذل مرحمت کرده، فدک را به آنها بازگردانید.

و خطاب به بنی‌هاشم به صراحت گفت: «بنی‌امیه، هر کسی را که از شما قیام کرد کشتند، بنی‌عباس هم که به تروخشک شمارحم نکرد، روز قیامت در مورد انسان‌های بی‌گناهی که به دجله و فرات انداخته شده، و یادرسپاه چالها جان سپرده، و یادر کوفه و بغداد زنده به گور شده‌اند، سؤال خواهد شد که «با ی ذنب قتلت»: یعنی به چه جرمی کشته شدند؟» (۱۳)

روی این بیان در تشیع او هیچ تردیدی نمی‌ماند و بخصوص که خود صریحاً به آن اعتراف می‌کند و معتقد است که حقانیت شیعه را از پدرش آموخته است، ولی تشیع او سبب نمی‌شود که سلطنتی را که با کشتن برادرش امین و دهها هزار بیگناه از مردم بدبخت بر خود استوار کرده است، دودستی تقدیم امام نماید. چه او پدرش

شوم خلافت را پس از خود به بهترین اولاد حضرت علی واگذار کنم، بغداد قسم که من در روی زمین و در بین فرزندان علی بن ابیطالب برتر از این مرد نمی‌شناسم (۷) مؤید دیگر این نظر نامه است که حسن بن سهل به بغداد نوشته و در آن یادآور شده است که مأمون حضرت رضا (ع) را به ولایت مهدی خود برگزیده، زیرا در میان اولاد عباس و علی، کسی را شایسته‌تر، داناتر و پرهیزگارتر از وی نیافته است. (۸)

این نظر را اگرچه خود مأمون ابراز داشته (۹) و مرحوم صدوق آنرا پسندیده است. (۱۰)

ولی بنظر ما نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا ماهرگز در مأمون آن تقید و پهای بندی به احکام شریعت را سراغ نداریم که صرفاً برای عمل به يك حکم فقهی و وقایع نذر به چنین عملی اقدام کند. بخصوص با آن شیوه سرسختانه و تهدید جدی به قتل، که صریحاً می‌گوید اگر نپذیری گردنت را می‌زنم! (۱۱)

* * *

۴- برخی گفته‌اند انگیزه مأمون برای این کار، تشیع او بود. چنانکه صریحاً از رفتار و گفتار او در تاریخ ثبت شده که او حضرت علی (ع) را برهمنه یاران پیامبر

۷- ارشاد مفید و مقاتل الطالبیین ۸- تاریخ طبری، حوادث سال ۲۰۱

۹- اعلام الوری باعلام الهدی ص ۳۲۰ ۱۰- فی رحاب ائمة اهل البيت ج ۴ ص ۱۱۵

۱۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹ ۱۲- تاریخ الخلفاء ص ۳۰۸

۱۳- سیرة الائمة الاثنا عشر، ج ۲ ص ۳۹۰

ع- در تذکره ابن جوزی آمده است که مامون سبب انتخاب امام رضا (ع) به ولایت مهدی را یک نوع حق شناسی و پاداش در برابر حضرت علی (ع) معرفی کرده است به این توضیح که می گوید: خلفای راشدین یکی پس از دیگری بر مسند خلافت نشستند و احدی از فرزندان عباس را به هیچ منصبی نصب نکردند، تا دوران حضرت علی (ع) فرارسید، امیرمؤمنان همه فرزندان عباس را روی کار آورد:

- ۱- عبدالله بن عباس را والی بصره
- ۲- عبیدالله بن عباس را والی یمن
- ۳- قثم بن عباس را والی بحرین
- ۴- و معبد را والی مکه قرار داد.

مامون می گوید: حق امیرمؤمنان از این جهت در گردن ما بسیار سنگین است. از این رو ما با انتخاب حضرت رضا (ع) به ولایت مهدی خواستیم قسمتی از وظائف انسانی و اخلاقی خود را انجام دهیم (۱۶).
پرواضح است که مامون این توجیه را برای ساکت کردن معترضان بنی عباس آورده است و گرنه هم او بود که روزهای روشن را بر امام رضا (ع) شب تار ساخته بود تا جایی که امام رضا (ع) دستارابه سوی پروردگار برافراشته، عرضه می داهت:
بارالها اگر رهائی من از این حالت که در آن هستم به مرگ من است خدایا در آن تعجیل بفرما، و همواره در این رنج و اندوه بود تا وقتی که در گذشت. (۱۷) روی این

بخوبی می دانسته که آنها هرگز شایستگی اشغال این مقام را نداشتند ولی به تعبیر پدرش باتکيه بر قبضه شمشیر، باید از آن حراست کنند و اگر کسی در آن چشمی داشته باشد، چشمش را در آورند.

مامون در نامه ای که به معترضان بنی عباس نوشته، صریحاً اعلام می کند که این انتخاب صرفاً برای حفظ خون آنهاست و گرنه اوقف و فقط در فکر مصالح بنی عباس است و هرگز چیزی از این انتخاب عاید امام نخواهد شد. (۱۴)

۵- در علل الشرایع آمده است که چون زهد و تقوای ائمه طاهرين زبانزد خاص و عام بود، امام رضا (ع) را به پذیرفتن ولایت عهدی مجبور کرد تا آن موقعیت شامخ امام را پائین بیاورد.

اگرچه این تعبیر به زبان شخص مامون نیز جاری شده است ولی این نظر هم چنگی به دل نمی زند زیرا مامون بخوبی آگاه بود که تصدی مقام خلافت هرگز از زهد فرزندان ابيطالب نمی کاهد، چنانکه علی بن ابيطالب (ع) در ایام خلافتش زاهدتر از دیگر دوران های زندگی اش بود. و هرگز تصدی مقام خلافت موقعیت والای او را پائین نمی آورد.

بخصوص که امام رضا (ع) آن منصب را به اکراه و اجبار، حتی با تهدید به قتل پذیرفته بود و مردم از آن آگاه بودند. (۱۵)

۱۴- همان مدرک ص ۳۹۷ ۱۵- عیون اخبار الرضا، ج ۲ ص ۱۳۸

۱۶- سیرة الائمة الاثنا عشر، ج ۲ ص ۴۰۶ ۱۷- همان مدرک ص ۳۸۵

پس از این عمل ناجوانمردانه احساس کرد که خشم بنی‌العباس بغداد علیه او برانگیخته است.

او بخوبی میدانست که شیعیان هرچندی یکبار علیه زمامداران ستمگر قیام می‌کنند و میدانست که شیعیان از رفتار بنی‌عباس با اهل بیت پیامبرشدت ناراحت هستند و به خصوص شیعیان خراسانی که در چیره‌گی او به برادرش سهم بسزائی داشتند، علاقه فراوان به اهل بیت دارند و از غضب حقوق آنان بوسیله خلفای جور بسختی ناراحت هستند. و می‌دید که همه‌جا زمره مخالفت شروع شده و در هر گوشه‌ای یکی از شیعیان سر به عصیان برداشته و جمعی را دور خود گرد آورده است، ...



بیان سخت‌ترین دوران زندگی امام رضا (ع) دوران ولایتمهدی او بود، دیگر نتوان آن را یکتو حق شناسی و انجام وظیفه از طرف مأمون شمرد.

* * *

۷- تنها انگیزه مورد پذیرش، انگیزه سیاسی بود:

مأمون در میان خلفای عباسی از شخصیت علمی و سیاسی ممتازی برخوردار بود و نیرومندترین رقیب او برادرش امین بود که نزاع و کشمکش او با برادرش امین به عهد پدرش هارون برمی‌گشت.

پدرش، امین را بدون هیچ امتیازی جز اینکه فرزند بانوی کاخ‌نشین «زبیده» بود بر او ترجیح میداد، پس از درگذشت پدر با برادرش به نبرد سختی پرداخت و با کشتن دهها هزار نفر توانست بر او چیره شود.

بقیه از صفحه ۶۰

استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الان

حزب الشیطان هم الخاسرون. (۳)

شیطان بر آنها غالب شد و خدا را از یاد آنها برد. اینان حزب شیطانند. همان‌که حزب شیطان زیانکارند.

اکنون سخن خود را در معرفی استکبار و مستکبر، پایان می‌دهیم به این امید که آنچه در اینجا نوشته‌ایم خواننده کنج‌گاو را کفایت کند.

فقط در اینجا به عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اضافه می‌کنیم که مستکبران که همان حزب الشیطانند، هدفی و برنامه‌ای جز استثمار و استعباد و بی‌بی‌بندانداری و اینها اینند که دشمن بشریت بوده، وجودشان جز ضرر و زیان برای هموعان خود نتیجه‌ای ندارد و هرگز مباد آنکه چنین است.

آیه آیه کاشانی و جنگ

رهائی بخش عراق

چگونه مسلمانان مبارز عراق در کنار حرم امام حسین (ع)
عهد بستند که تا دشمن غارتگر را از عراق بیرون نرانند
آرام نگیرند!

به صورت محسوس آشکار گردید.
زعماء حوزه نجف و مراجع عالیقدر تقلید
لیاقت و کنایت آیه الله کاشانی را در مبارزه
برضد استعمار جهانخوار انگلیس مورد تائید
و تأکید قرار دادند.

مؤلف کتاب «الحقایق الناصحة» می-
نویسد: هنگامیکه مرجع بزرگ تقلید آیه
الله مرحوم «شیخ الشریعة» بعد از وفات
مرحوم «میرزا محمد تقی شیرازی» مسؤلیت
رهبری جهان اسلام را عهده دار شد طی يك

روحیه رزمی، خصصت روشنگری و
احیای سیادت های گذشته مسلمین و بالاخره
عشق شدید حضرت آیه الله کاشانی به
حاکمیت احکام قرآن و مکتب اسلام، از
مسایلی بود که به او در امور مربوط به جنگ
و رهبری عشایر و افراد مسلح در بسیج برضد
استعمار انگلیس، موقعیت ویژه ای بخشید.

پس از آنکه خطر مداخله نظامی استعمار
انگلیس و تهدید حیثیت اسلامی کشور عراق
استضعاف مسلمانان، برای رهبران روحانیت

اعلامیه صریح به امضا خود و تنی چند از سران مشهور عشایر عرب ، هم شایستگی آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی را برای مبارزه با دولت تجاوزگر انگلیس تأیید کرد و هم این وظیفه سنگین و پر مسئولیت را به عهده وی وا گذاشت. (۱)

عامل انفجار

انگلیسی ها با مداخله گستاخانه در امور داخلی و اختلال در استقلال کشور اسلامی عراق و تحمیل خود بر ملت مسلمان این سرزمین ، زمینه يك انفجار عمومی را از سوی مردم عراق فراهم کرده بودند ، لیکن تمام این امور همچون غده‌ی چرکینی بود که نیاز به يك نشتر داشت . شکفت اینجا است که انگلیسی ها هم عامل ایجاد این غده چرکین بودند و هم خود با دستشان نشتر آن را بدست ملت مسلمان عراق سپردند .

زیرا دولت استعمارگر انگلیس ، با اوج گیری مبارزات مردم عراق ، تصمیم گرفت چندتن از مجاهدان مقاوم و متنفذ را دستگیر و تبعید کند . در میان گروه

۱- الحقایق الناصحة ص ۱۳۹ تا ۱۴۳

- ۲- این عده پانزده نفر به اسامی : ۱- سید نورالیا ساری ۲- جعفر ابوالثمن ۳- عبدالکریم الجزایری ۴- علوان الیا ساری ۵- مجیل الفرعون ۶- محسن ابوطیخ ۷- محمد رضا الصافی ۸- هادی زوین ۹- عبدالواحد الحاج سکر ۱۰- شعلان الجیر ۱۱- قاطع العدادی ۱۲- عبادی الحسین ۱۳- مرزوق العواد ۱۴- شعلان العظیة ۱۵- سعدون الرمن . برای آگاهی تفصیلی مراجعه کنید به تاریخ علی الوردی ج ۵ ص ۱۲۸ تا ۱۲۹ .

دستگیر شده ، یکی هم « میرزا محمد رضا » فرزند مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی - شیرازی و دیگری « سید محمد طباطبائی » قرار داشت که از احترام خاص برخوردار بودند . همگی این افراد را به جزیره در « هند » بنام « هنجام » تبعید کردند . این عمل گستاخانه دولت بریتانیا خشم عمومی مردم مسلمان عراق را برانگیخت آیه الله کاشانی از این موقعیت بحساس و حالت بحرانی به نفع انقلاب و در جهت گسترش شعاع آن استفاده کرد . بدینصورت که آیه الله کاشانی سران عشایر عرب را که برای شروع عملیات جنگی آماده بودند به منزل خود دعوت نمود . در این اجتماع که از پانزده تن (۲) از رؤسای معروف و مؤثر عشایر تشکیل شده بود ، اقدام به انقلابی آتشین و آغاز يك نهضت مسلحانه مورد بحث و گفتگو قرار گرفت .

شب بعد همین جلسه با همان تعداد و افراد قبلی در منزل یکی از سران قبایل بنام « سید نورالیا ساری » مانند گذشته مخفیانه تشکیل شد . در این جلسه ،

حمله برده و رئیس عشیره خویش را آزاد کردند. سپس سراسر منطقه دست به شورش زدند.

دراولین بر خورد مسلحانه بین این قبیله و واحدهای نظامی ارتش انگلیس که به مدت چهار روز طول کشید، قبایل انقلابی، منطقه «سماوه» را محاصره کردند و خط آهن بین «رمثیه» و «دیوانیه» و بین «رمثیه» و «سماوه» و نیز «سماوه» و «بصره» را منهدم ساختند.

نیروهای انگلیسی حداکثر کوشش خود را بکار بردند تا این انقلاب را در نطفه خفه کنند، ولذا از پادگانهای مختلف خود حدود پانصد نفر سرباز و عده ای از عمال خود فروخته را به منطقه نبرد، اعزام کردند. ولی نیروی اعزامی انگلیس نتوانست کمترین تغییری در وضعیت جنگی به نفع خود پدید آورد.

مردم مسلمان عراق که از پشتیبانی و تشویق روحانیت متعهد و مبارز بخصوص حضرت آیه الله سید ابولقاسم کاشانی بر خوردار بودند، گرچه از نظر سلاح های نظامی بسیار ضعیف و در موقعیت بدی قرار داشتند، اما از جهت نیروی معنوی یعنی ایمان و داشتن روحیه رزمی که در جنگ، بیشترین اثر و کاربرد را دارد، فوق العاده قوی بودند و از وضعیت بسیار عالی به سر می بردند.

به همین جهت با آنکه ارتش انگلیس چندین بار با اعزام واحدهای تازه نفس،

اتفاق نظر پیدا کردند که نخست از راه مسالمت آمیز، استقلال میهن اسلامی عراق را از انگلستان جهانخوار در خواست نمایند ولی اگر دولت استعمارگر انگلیس از قبول این حق مشروع مسلمانان خوداری ورزید، قیام مسلحانه را آغاز کنند. سران هدایتگر این انقلاب مسلحانه، برای تحکیم پیوند و تمهد مقدس خویش، به حرم مطهر امام حسین علیه السلام رفتند و در جوار سرور آزادگان و سالار شهیدان استاد مکتب شهادت، سوگند یاد کردند تا بر طبق قرار و پیمان پنهانی خویش مبنی بر جهاد با دشمنان اسلام و یغماگران انگلیسی از هیچ کوششی دریغ نورزند و تا پیروزی کامل انقلاب و آزادی ملت مسلمان عراق از یوغ استبداد از پای ننشینند.

* * *

در این ایام بود که نظامیان متجاوز انگلیس یکی از رؤسای قبایل عراقی بنام «شیخ شعلان ابوالجون» را که به تشویق و پشتیبانی آیه الله کاشانی از پرداخت مالیات خودداری ورزیده بود دستگیر و زندانی کردند.

آیه الله کاشانی عشایر منطقه «رمثیه» را که به شیخ شعلان دستگیر شده احترام خاصی می گذاشتند برای حمله به پادگان نظامی انگلیس و آزادی وی تحریک و تشویق نمود.

افراد قبیله مزبور به پایگاه انگلیسی

از شهرهای عراق برای مقاومت و سوختن تمام ریشه‌های استعماری در این کشور زبانه کشید.

در این نبرد گرچه تعداد شهدای عشایر مسلمان بالغ بر پانصد نفر بود اما از سربازان مزدور و متجاوز انگلیس حدود سه هزار تن به هلاکت رسیدند. (۱)

در تمام این درگیریهای خونین و جنگ مسلحانه، آیه‌الله کاشانی نقش بسیار فعال و کارساز داشت که در شماره آینده به توضیح چگونگی آن و باریک بینی سیاسی - نظامی و حسن رهبری آیه‌الله کاشانی خواهیم پرداخت.



۱- نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق ص ۵۶

نیروهای خود را وارد معرکه و تقویت کرده بود، در عین حال، در مقابل باچریک‌های قبایل عربی عاجز شده و شکست می‌خوردند.

چنانکه نیروهای انقلابی اسلام در این نبرد خونین در کوتاهترین مدت دشمن را تا دو کیلومتر از منطقه «رمشیه» به عقب راند و در آنجا به محاصره خود درآورد.

واحدهای انگلیسی محاصره شده که به علت از دست دادن ذخیره غذایی و نظامی سخت زیر فشار قرار داشتند از ستاد انگلیس باز هم تقاضای کمک فوری کردند و بالاخره انگلیسی‌ها سرانجام بمباران هوایی و هجومهای وحشیانه را به منظور آزاد ساختن منطقه آغاز نمودند، لیکن در برابر این حمله ددمنشانه ارتش تجاوزگر انگلیس، متقابلاً شعله انقلاب در بسیاری

بقیه از صفحه ۱۵

مرد رباخواری از نردبان فرو افتاد و در دم جان داد، شب او را به خواب دیدند و از او پرسیدند، آیا فرشتگان قبض روح را دیدی؟ گفت: نه. آیا سوال نکیر و منکر را در شب اول قبر داشتی؟ گفت: نه. گفتند: این مراحل را که در برزخ می‌گویند وجود دارد طی کردی؟ گفت: نه. گفتند: پس چه دیدی؟ گفت: هیچ.. از بالای نردبان صاف افتادم در وسط جهنم!

و مرهم نهادن بر زخمهای جانگهای است که از سوی آنها بر جان مردم، مخصوصاً طبقه ضعیف و مستضعف نشسته است، و گرنه توبه‌های زبانی بدون عکس العمل - های عملی که نشانه صدق گفتار است بی اثر می‌باشد و سرنوشت دردناک رباخواران را دگرگون نمی‌کند.

در یک داستان قدیمی می‌خوانیم: